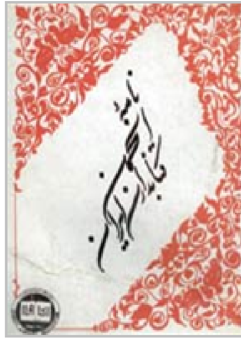
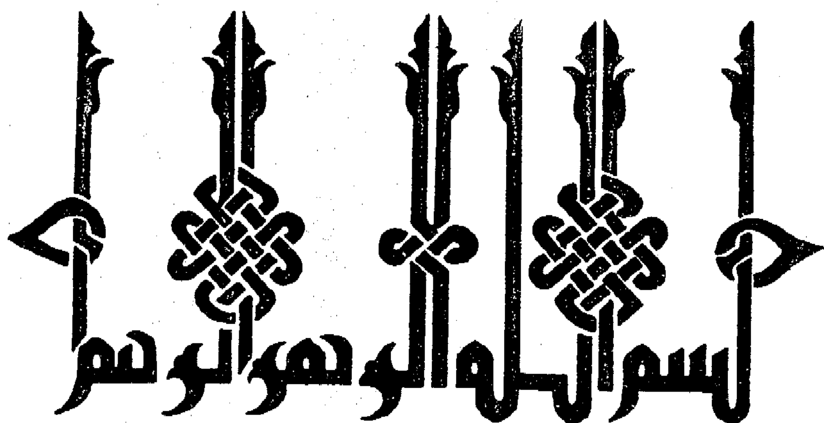


سنت روایت در تحصیلات و تألیفات اسلامی

نویسنده: عزة حسن؛ مترجم: طاهری عراقی،احمد
اطلاع رسانی و کتابداری :: نامه انجمن کتابداران ایران :: دوره ششم، پائیز 1352 - شماره 3
از 4 تا 16
آدرس ثابت : http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/844015



سُنّتِ رِوایت در تحصیلات و تألیفاتِ اسلامی

نوشتهٔ دکتر عِزّة حسن

ترجمهٔ احمد طاهری عراقی

«روایت» لغةً بمعنی آب بردن و آب کشی کردن است با ظرفهایی چون کوزه و مشك و مانند آن. این اصلِ مَدلولِ لغویِ «روایت» است. و بهمین مناسبت مَجازاً به شتر و استرِ آب کش «راویه» اطلاق کرده اند، و نیز خیك و مشك آب را هم «راویه» گفته اند. و آب کشی در میان قبایلِ عرب چنان بوده که از آبگیرها و چاهها آب بر می گرفتند و بر پشت شتران می نهادند و به قبایل می رسانیدند.

سپس «روایت» مجازاً بمعنیِ مطلق بر داشتن بکار رفت، چه مادّی و صُوری، و چه معنوی ونظری. و از همین معنی مجازی است «روایت شعر» یعنی: بخاطر سپردن و از بر داشتن شعر و نقل آن.

از دورهٔ جاهلیّت (پیش از اسلام) کلمهٔ " راوی" (یا : راویه) در معنی کسی که شعر شاعران را بخاطر می‌سپرده است و در محافل خود می‌خوانده است بکار می‌رفته است. نابغهٔ ذُبْیانی شاعر دورهٔ جاهلی گوید :

أَلِكْنِــي يا عُيَيْنَ إليكَ قولاً   سَتَحْمِلُه الرُّواةُ إلَيْكَ عَنِّـي

و این بیتِ نابغه می‌رساند که در جاهلیت گروهی بوده اند : راویان و ناقلان شعر شاعران.

بیشتر شاعران دورهٔ جاهلی و اسلامی هر یك راویی می‌داشتند که شعر شاعران را بخاطر می‌سپردند و در مجلسها و محفلهای خود می‌خواندند و در میانهٔ مردمان می‌پراکندند[1]. مثلاً اَعشیٰ راویی داشته است بنام عُبید ، که همواره همراه شاعر بوده است و شعرهایش را نقل می‌کرده است. ابن قُتیبه در «الشعر و الشعراء» می‌گوید که این عبید معانی برخی اشعار را از اَعشیٰ می‌پرسید و چون به نزد نعمان

۱ــ سنتِ روایت و داشتن راوی در میان شعرای قدیم فارسی نیز می‌بوده است. رودکی راویی داشته است بنام " مج " (یا : ماخ) و در شعری خطاب بدو گوید :

ای مج کنون تو شعر من از بر کن و بخوان

از من دل و سگالش از تو تن و روان

کلمهٔ راوی در فارسی نیز بهمان معنی از بر کننده و فرو خوانندهٔ شعر بکار رفته است، و راویان شعر شاعران را در مجالس شاهان و بزرگان ←

پادشاه حیره رفت اشعار و احوال اعشی را بر شاه بازگفت.

جالبتر آنکه برخی شاعران خود راویِ شاعرانی دیگر بودند. و این نقل و روایتها در سخنِ شاعرِ راوی اثر می نهاد و شیوهٔ شعرش را به سبك و اسلوب شاعرِ پیشین می کشانید. از شاعرانی که راوی بوده اند یکی زُهَیر است شاعر جاهلی که راویِ شعرِ اَوْس بن حَجَر بود، و دیگر کَعْب بن زُهَیر که شعر پدرش زُهیر را روایت می کرد، و دیگر حُطَیئه که نیز راویِ زُهیر بود. بسیارند اینگونه شاعرانِ راوی، که اگر نیك در سخنشان بنگریم اثر سبك شاعر پیشین را باز می بینیم.

و اما در دورهٔ اسلامی، جَریر راویبی داشته است بنام حسین که اشعار جَریر را نقل می کرده است و می نوشته است. و ابوعُبیده در النّقائض در بارهٔ جَریر و راویش مطالب بسیار دارد. فَرَزْدَق ـ شاعر معاصر جریر ـ نیز راویبی داشته است اِبنِ مَتَّوَیْه نام.

اِنشاد می کرده‌اند. خاقانی گوید:

راویان کایتِ اِنشاءِ من اِنشاد کنند

«بارك الله» همه بر صاحبِ انشاء شنوند

و سعدی گوید:

راویِ روشندل از عبارتِ سعدی

ریخته در بزم شاه لؤلؤ منضور

رجوع شود به: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی: سعید نفیسی ص ۴۱۰. تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۱۲۲–۱۲۴ لغت نامهٔ دهخدا. (ط. ع.)

گذشته از ین گروه راویانِ حرفه‌یی که همواره با شاعر بودند و کاری جز این نداشتند، بسیاری نیز می‌بودند که به تفنّن شعر شاعران را روایت می‌کردند، اشعار بسیار از ین و آن حفظ می‌کردند و بر مردم می‌خواندند. جاحِظ در البیان و التّبیین می‌گوید: در میان قریش چهار تن بودند که راوی بسیار اشعار بودند و آگاه از تواریخ و انساب: یکی مَخْرَمَة بن نَوْفَل و دیگر ابو جَهْم بن حُذَیفه و دیگر حُوَیْطِب بن عبدالعُزّیٰ و چهارم عَقِیل بن ابی طالب.

و هر چه شعرِ شاعر در میانهٔ مردم پراکنده تر بود و گسترده تر و راویان مُتفنّن و غیر حرفه‌ایش بیشتر، ارج و والائی شاعر افزونتر بود. و شاعران برین مایه فخرها می‌کردند که نمونه هایی از آن را در اشعار جَریر و فَرَزْدَق میتوان یافت.

باری در قرن اوّل هجری می‌بینیم که شاعران خود راوی اشعارند، اشعار دورهٔ جاهلیت را حفظ می‌کنند و می‌نویسند و می‌خوانند و بر شیوه های آن می‌روند و از اسلوبِ قصایدِ جاهلیت تقلید می‌کنند. این آگاهی از شعر و ادب جاهلیت در سخن شاعران این دوره نیك هویداست، فرزدق در یکی از قصایدش نام بسیاری از شاعران دوره جاهلیت راآورده است و بسبك سخن هر یك اشارتی می‌کند. که این نشان دهندهٔ استغراق و مهارت اوست در شعر و ادب جاهلیت.

گذشته از شاعران، عامّهٔ مردم نیز درین دوره به روایت شعر و حفظ و نقلش گرائیدند. فرزندان خود را شعر می‌آموختند و پاره یی از اخبار و قصص شاعران. شعرها را سینه به سینه نقل می‌کردند، یا در دفتر و دیوان باز می‌نوشتند و می‌خواندند. و بدین گونه می‌بینیم که معنیِ

روایت شعر در قرن اول گسترده تر از دورهٔ جاهلیت شده است. از آنکه در جاهلیت شعر را فقط به خاطر می سپردند، و نه در سفینه‌ها و جُنگها، و از راویی به راویی دیگر سینه به سینه نقل می شد بی نوشتن در دفتری و دیوانی.

قرن دوم آغاز شکوفیدن تمدّن اسلامی است وشروع تدوین و تصنیف. کتاب بسیار شد و در میانهٔ مردمان پراکنده شد. عالمان به تدریس و تألیف پرداختند و طالبان به تعلّم و تحصیل. در مسجدها حلقه‌های درس بود، که بر گرد هر عالمی جمعی طالبْ‌علم فراهم می‌آمدند و علم می‌آموختند. و این در مسجد نشستن و دانش‌آموختن و مسجد راجای دانش‌آموزی ساختن، از قرن اول می بود، که سنتی بود بازمانده از رسول، که خود به مسجد می نشست و صحابه را علم دین می‌آموخت.

و درین حلقه های درس دانشهای گوناگون آموخته می شد از تفسیر و حدیث و فقه تا ادب و شعر و تاریخ شعرا. چنانکه بنوشتهٔ اَغانی: ابوعُبیده راویِ معروفِ اشعارِ عرب در یکی از مساجد بصره می نشست و شاگردانش بر گردش حلقه می زدند و از و شعر و ادب می‌آموختند.

و بدین گونه طالبْ‌علمان به دانشمندان می پیوستند و زمانی دراز ملازمِ درس می بودند و دانشی می اندوختند، تا آنکه در آن علم خود "عالم" می شدند و از تحصیلش فراغت می یافتند.

تحصیل و تدریس درین حَلَقات بطریق روایت بود و کیفیت آن بدین گونه که:

استاد برصدر می نشست و طالب علمان بر گردش می نشستند. و

درس آغاز می‌شد. یکی از حاضران کتاب را می‌خواند و این کس را "قاری" می‌گفتند، معمولا او را استاد از میانهٔ کسانی که بقرائت و ضبطِ صحیحِ کلمات آشنا بودند بر می‌گزید. حاضران به قرائت "قاری" گوش فرا می‌دادند، یا بهمراه او در کتابها و دفترهای خود گفته های او را دنبال می‌کردند.

استاد بر قرائت گوش می‌سپرد. خطاها را تصحیح می‌کرد. و به ضبطِ صحیحِ کلمات اشاره می‌نمود. الفاظِ غریب را شرح می‌گفت و ترکیباتِ دشوار را حل می‌کرد، وجوهِ مختلفه یا مسائلِ مربوط به هر مطلبی را بیان می‌داشت. وگاه در میانِ کلام به حاشیه می‌رفت و به مناسبتی به ذکر اخبار و قصص می‌پرداخت یا از آیات و احادیث و امثال و اشعار شاهدی می‌آورد، و دیگر بار بر سرِ سخن می‌شد و به موضوعِ اصلی می‌پرداخت.

طالب علمان به سخنِ استاد گوش فرا می‌دارند و همهٔ آنچه را می‌گفت در دفترها می‌نوشتند و هرگاه شاگردی پرسشی داشت می‌پرسید و استاد در جمع بپاسخ می‌پرداخت.

سخنانِ استاد گاه از کتاب (یا کتابهائی) بود که در برابر داشت. وگاه از حفظ، بی‌مراجعه به کتابی. ابوالعباسِ ثَعلب می‌گوید: من ابن‌الاَعرابی را دیدم، در مجلسش حدود صد تن حاضر می‌شدند، یا از و پرسشهائی می‌کردند و یا متنی بر او می‌خواندند. و او پاسخ می‌گفت بی‌آنکه به کتاب بنگرد. و نزدیك ده سال ملازمِ حلقهٔ درس او بودم و هرگز در مجلس درس کتابی در دستش ندیدم.

این مطلب با همه کوتاهیش، از جهاتِ مختلف مهم است و رسانندهٔ

مطالبی است: اولاً بیان‌گرِ طریقهٔ درسِ دانشمندان بزرگی چون ابن الأعرابی است که می‌فهمیم: شیوه چنان بوده است که بر استاد متنی را می‌خوانده اند و سؤال می‌کرده‌اند و استاد پاسخ می‌گفته است. ثانیاً تعداد تقریبی طالب‌علمان حلقهٔ درس‌عالمان بزرگ را در می‌یابیم، که دیدیم در مجلس درس ابن الأعرابی حدود صد تن بودند. ثالثاً اشاره‌ای است به مدتِ تحصیل، که به ده سال می‌کشیده است و گاه از آن افزونتر. رابعاً مسألهٔ "إملا" است که استاد علم را به شاگردان إملا می‌کرده است و آنان می‌نوشته اند.

* *

این روش که در حَلَقاتِ درسِ مدارس و مساجد پیروی می‌شد بر دو پایهٔ اساسی و دو رکن اصلی استوار بود:

۱ــ خواندن کتاب بر استاد (قراءت)

۲ــ شنیدن و أخذِ علم از استاد (سَماع)

یعنی اساس این روش بر أخذِ مستقیم علم از استاد بود و روایت از او یا به قرائت یا به سماع.

و اینگونه روایت متّصف بود به ضبط و ثبتِ متن و تصحیحِ اسناد و راویان و فهم درست از آن.

و در دوره های قبل از قرن دوم از کلمهٔ "روایت" چنین مطالبی فهمیده نمی‌شد. و اگر بدین گونه "روایت"، "روایت علمی" اطلاق کنیم سخنی ناروا نگفته ایم. در حقیقت روایت بدین معنیِ اصطلاحیِ علمی از قرن دوم بکار برده شد.

*   *

اگر بخواهیم مراحل تطوّرِ معنیِ «روایت» را در دوره های مختلف ــ بنابر آنچه گفتیم ــ خلاصه کنیم چنین می شود :

۱ــ روایت بمعنی نقل و حفظ در سینه ها ، در عهد جاهلی و اوایل عصر اسلامی ؛ و این معنی در دوره های دیگر بهمراه معانی دیگر نیز بکار می رفت.

۲ــ روایت بمعنی قرائت شعر و حفظ برای تأدّب و فرهنگ آموزی

۳ــ بمعنی درس شعر و فنون ادبی دیگر و حفظ و ضبط و تصحیح آن و اسناد اصحابش . و این روایت علمی است.

*   *

در گذشته ها هر که را قصد آن بود که دانشمند شود و ثِقِه باشد، ناچار بود که در مجلسِ درسِ استادان بنشیند ، کتابی بر او بخواند و از او روایت کند . اَصْمَعی شعر شَنْفَری را در مکه بر امام شافعی خوانده است و شعر حُطَیئه و نابغه را بر اَبی عَمْرو بن العَلاء.

دانشمندان در آن اَعصار به کسی که علم را مستقیماً ــ بی روایت از استادی ــ از کتب فرا می گفت اعتمادی نمی کردند . و این بعللی چند بود :

۱ــ احتمالِ وقوع خطا و غلط در کتب و رسالات، که همه دستنویس بود .

۲ــ عجزِ دانشجو از فهمِ بعضِ مسائل ، و نیاز به استادیِ مشکل‌گشا.

۳ـ اغلاط و لغزشهائی در کتب بود که چه بسا خواننده خود آنها را در نمی‌یافت و هم آن سان فرا می‌گرفت.

٤ـ بدخوانی ، و سهو در قرائتِ کلمات و ضبطِ آنها .

ولی قرائت بر استاد احتمالِ وقوعِ این همه اشتباهات و لغزشها را رفع می‌کرد . و همین بر خود خواندن سببِ "تَصْحیف" می‌شد . یکی از عللِ مهمّ سفارشِ قدما به "قرائت بر استاد" اجتناب از تصحیف بود . سُیُوطی در تعریف تصحیف می‌گوید : " اصلِ تصحیف آنست که شخص لفظی را بی آنکه از دیگران شنوده باشد بر اساسِ قرائتِ خود در "صَحیفه" بگیرد و بنادرست تغییرش دهد . و از این سخن اشتقاقِ لفظِ "تصحیف" هم دانسته می‌شود که از کلمهٔ "صَحیفه" بمعنی کتاب است. و تصحیف در اصل: قرائت در "صحیفه" است، بدون قرائت بر استاد و شنیدن از عُلما. و آن کس را که فقط از راه کتب علم فرا می‌گرفت نه از استاد، "صُحُفی" می‌خواندند منسوب به "صُحُف" به معنی کُتُب و اوراق مکتوب. و اتّصافِ افراد بدین صفت (صُحُفی) سببِ ضعفشان می‌شد و عدمِ وُثوق بعلمشان و تحذیر از روایت از آنان .

این طریقهٔ روایت از استاد، قرنها و قرنها در ممالك اسلامی بجا می‌بود و اساسِ تدریس و تعلیم و تربیت بود . و در قرن حاضر نیز در برخی از مدارس اسلامی مرسوم است.

*　　　　*

چون طالب علم زمانی دراز در مجلس درس استاد حاضر می‌شد و بَهره‌ای از دانش می‌اندوخت، استاد بدو اجازه می‌داد که آنچه را ازو شنیده است

و آموخته است روایت کند . و این «اجازه» سندی علمی بود ، و وقتی به دانش جو داده می شد که استاد کاملا از دانش و صداقت و امانت علمی او اطمینان یابد . اجازه را استاد بخط خود می نوشت، و اغلب بر کتابی از کتابهائی که بر او خوانده شده است. و طالب علم پس از نیل بدین «اجازه» عالمی می شد همچون استادش که می توانست تصدّیِ حَلَقاتِ درس را بعهده گیرد و دیگران از و علم آموزند و روایت کنند و اِسناد کنند و در آسناد شان بگویند : "حَدَّثَنی فُلان" یا " اَخبَرنا فلان" یا " سَمِعْتُ فلانا " و ازاین گونه عبارات و اصطلاحات.

*　　　*

اثر روایت علمی از حَلَقاتِ درس به صفحاتِ کتب کشیده شد و قرن اول هجری مؤلفان از طریقهٔ " اِسناد " در تألیفاتشان پیروی کردند . و معنی اِسناد آنست که مؤلف آراء و اقوال و اَخباری را که در کتاب خود می آورد به گویندگانِ آنها و استادان و شُیوخش نسبت دهد و راویان را بر شمارد . و این روش در تمام رشته های علوم و ادبیات اسلامی دنبال می شد اعم از تفسیر و حدیث و لغت و ادب و تاریخ و سرگذشتنامه و جغرافیا . . .

در این جا بی مناسبت نیست برای نمونه پاره‌ئی از متونی را که بدین شیوه است نقل کنیم:[1]

۱ـ در متن اصلی یك دو نمونه از کتابهای ادبی نقل شده است . ما از آنها دیده پوشیدیم و خود نمونه هایی در موضوعات مختلف از مآخذ متنوع بر گزیدیم (ط. ع.)

۱ـ «أَخْبَرَنا محمّد بن عُمَر، قال: حَدَّثَني عَمْرو بن عُثمانَ، قال: ماتَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ العَزيزِ لِعَشْرِ لَيالٍ بَقِينَ مِنْ رَجَبٍ سَنَةَ إِحْدى وَ مِائة، وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ ثَلاثينَ سَنَةً و أَشْهُر، و كانَتْ خِلافَتُهُ سَنَتَيْنِ وَخَمْسَةَ أَشْهُر. وَ ماتَ بِدَيْر سَمْعان» (الطبقات الكبير: محمد بن سعد الواقدی ج ۵ص ۳۰۱)

این مطلب را ـ که مربوط به تاریخ وفات و مدتِ عمر و خلافت عُمَرابن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی است ـ ابن سعد واقدی از محمد بن عمر نقل می‌کند و او از عمر و بن عثمان و بنا بر گفته او: وفات عمر بن عبد العزیز بیستم رجب ۱۰۱ در دیر سمعان اتفاق افتاده است در ۳۹ سالگی و مدت خلافتش ۲ سال و پنج ماه بوده است.

۲ـ «حَدَّثَنا اَبو بکر بن خَلّاد، قال: حَدَّثنا الحارِثُ بنُ اَبی اُسامَة، قال: حَدَّثنا عَفّانُ بنُ مُسلم، قال: حَدَّثنا ابو عوانة عن داود الأودی عن حُمَیدِ بنِ عبدالرحمٰن قال: فُتِحتْ اصبهانُ فی خلافة عُمَرَبنِ الخَطّاب» (اخبار اصبهان: ابی نُعیم اصفهانی ج ۱ ص ۲۰)

اصفهان در زمان خلافت عمر فتح شد. این سخن را ابو نُعیم اصفهانی از ابو بکر بن خلّاد نقل کرده است و او با چهار واسطه از حُمَید بن عبدالرحمن.

* *

از قرن سوم اندك اندك مؤلّفان بخود اجازه دادند که اسناد اَخبار و روایات را حذف کنند. و غرضشان از این حذف فقط ایجاز و کوتاهی در کلام بود. در آغاز حذفِ اَسانید فقط از کتبِ مطوّلِ ادبی بود، آثاری که شاملِ اَخبار و قصص و حِکَم و نوادر و اشعار بود. و چون

غرض از تألیف اینگونه کتب بهره وری و سرگرمی بود، و نه اثباتِ حقیقتی علمی و ادبی ، لذا حذفِ آسانید چندان اشکال و دشواری نداشت. چنانکه ابن عَبْدربّه در تالیفِ عظیمش العِقْد الفرید چنین کرده است و خود در علت حذفِ اَسانید که همان ایجاز و اقتصار است می گوید : " و حذفتُ الأُسانیدَ من أکثر الأخبارِ طلباً للإستخفافِ و الإیجازِ و هرباً من الثّقیلِ والتّطویل. لأنّها أخبارٌ مُمتِعةٌ و حِکَمٌ و نوادر، لا ینفعها الإسنادُ باتّصالِه و لا یَضرُّها ما حُذِفَ منها. و قد کان بَعضُهم یَحذف أُسانیدَ الحدیثِ من سُنّةٍ مُتَبَعةٍ و شریعةٍ مَفروضةٍ، فکیفَ لا نحذفُهُ من نادرةٍ شاردةٍ و مَثَلٍ سایرٍ و خبرٍ مُستطرفٍ و حدیثٍ یُذْهَبُ نورُه إذا طالَ و کَثُرَ". و نیز ابو حَیّان توحیدی در البَصائر و الذخائر ـ که کتابی بزرگ است در ادبیات ـ می گوید : " وانّما اَحذفُ الإسنادَ لأَنَّ الغرضَ یَقربُ و المرادُ یَسْهلُ. و الإسنادُ یُطیلُ و یُمِلّ المُستفیدَ".

با گذشتِ سالها ، دانشها پیش رفت و گسترش یافت و شاخه های بسیار از هر دانش جدا شد و موادّ علوم و ادبیات فزونی گرفت و بر اوراق کتابها افزوده شد . و از سوی دیگر این دانشها را علما درس می گفتند و اندك اندك چون قضایایِ مُسلّمه شد ، و دیگر در قرون بعد نیازی به ذِکرِ آسانید نبود .

پس از ین نویسندگان روشی دیگر در پیش گرفتند که از نظر تألیف و تحقیق علمی اهمیت و فایده‌اش کمتر از روایت نیست. و آن ذکر مأخذی است که مؤلف در اثرش از آنها بهره برده است.

یاقوت حموی در مقدمهٔ کتاب بزرگ و گران قدرش ارشاد الاریب الی معرفة الادیب ـ معروف به معجم الادباء ـ می گوید : من اسانید

را حذف کردم با آنکه می توانستم همه آنها را نقل کنم. ولی چون قصد بر ایجاز و کوتاهی بود فقط مواضع نقل و مأخذ سخنم را آوردم.

برای مقایسه و بررسی و دیدن دو نمونه کاملِ تطوّرِ تألیف کافی است به دو کتاب بزرگ و معتبر تاریخ یعنی تاریخِ طبری و تاریخ الکامل ابنِ اثیر مراجعه کنیم، که اوّلی در قرن سوم نوشته شده است، و دومی در قرن هفتم. تاریخ طبری مملو است از اسانید، و در تاریخ اِبنِ اثیر اثری از آنها نیست، ولی ابن اثیر در مقدمهٔ کتابش تواریخ و کتبی را که از آنها بهره گرفته نام برده است.

